

## چه کسی صیقل می‌دهد سلاح «آگاهی» را برای روز رهایی؟!\*



«... چرا من؟ چه کسی می‌خواسته مرا به این روز بیندازد؟»

این سوال سهیلا است که این روزها بارها در ذهن او، ندا، سارا، مریم ... و دیگر قربانیان مستقیم اسپدپاشی‌های زنجیره‌ای در ایران (اصفهان) نقش بسته و ذهن قربانیان غیرمستقیم آن یعنی همه‌ی زنان جامعه را هم مشغول داشته و اعصاب حساس جامعه را به تفکر و واکنش واداشته است. سهیلا که این سخنان را بریده بریده و به سختی ادا می‌کند هنوز نمی‌داند آیا بالاخره می‌تواند چهره و صورت سوخته‌اش را روزی دوباره در آینه ببیند؟! چون یک چشمش را کامل از دست داده و چشم دیگرش اگر جراحی موفق داشته باشد بیست درصد می‌بیند. اما گویی درد نادانستن بیشتر از درد جان در درونش می‌خلد و به دنبال روزنه‌ای است که به دانستن و زندگی کردن راه بابد، درست مثل مریم:

«من بارها سوختن دست را با بخار آب یا قابلمه و ... تجربه کردم اما این سوختن متفاوت بود، لباس‌هایم در تنم پودر شد. مردم من را به مغازه‌های بردند و سریع به صورتم آب پاشیدند... یکی از قرنیه‌هایم را از دست دادم و باید پیوند قرنیه انجام دهم. بدنم به شدت آسیب دیده، یک قسمت از سر من سوراخ شده و هنوز شوک هستم که چطور یک نفر با انسان این کار را می‌کند؟ آیا او هم انسان است؟!»

چشمان این زنان بر دنیای پدر/مردسالارانه‌ای بسته شده، که تیرمروزی «باید» سرنوشت محتوم زنان آن باشد و هر مردی می‌تواند آشکارا و نهان، قانونی و غیرقانونی، شرعی و عرفی و ... ادعای مالکیت بر جسم، فکر، زندگی، رفتار و امیال ... آنان را داشته باشد و هر وقت اراده‌ی «مردانه»، «حسادت» و «واجبات اسلامی»‌شان امر کند می‌توانند آتش بر مالشان بزنند تا نه فقط از جوانی، زیبایی، طراوت و ... خنده‌های بی‌تکلف که این همه قانون و ارباب و مرز و محدوده و اراده‌ی مردسالارانه را به هیچ گرفته‌اند، انتقام بگیرند و تنبیه‌اش کنند؛ بلکه با ستاندن چهره و هویت «زن» بدون کشتن‌اش، زندگی را از او بستانند و مضافاً در سایه‌ی شوم و تاریک مراجع حکومت اسلامی امر به معروف را هم به جا آورند و بار دیگر پرچم حکومت مبتنی بر شرع‌شان را بر بدن زنان به اهتزاز درآورند.

حجاب از اولین روز حیات شوم دولت جمهوری اسلامی پرچم سیاسی این نظام مبتنی بر شرع و قوانین ضدزن منتج از آن بوده است. جمهوری اسلامی در اولین قدم قدرت‌گیری دولت اسلامی‌اش، با فرمان حجاب اجباری خمینی؛ با اتکا بر قوانین اسلامی و نیروی نظامی و سرکوب و ارباب «قانونی»؛ قلم‌فرسایی‌های خادمینی چون زهرا رهنورد در وصف «زیبایی حجاب»؛ و البته با خدمات بی‌دریغ و عریان و افسارگریخته‌ی نیروهای ایدئولوژیک و از جان گذشته‌ی کمیته‌ها و پاسدارها و لباس شخصی‌ها ... که با شعار «یا روسری! یا توسری!» و چاشنی تیغ‌زنی به صورت و دهان زنان، حجاب را نه فقط بر بدن زنان که بر ذهن جامعه نشانند و نهادینه کرد. جمهوری اسلامی کنترل‌زنانی را که آگاهانه پا به میدان مبارزه گذاشته بودند تا سرنوشت خود و جامعه‌شان را تعیین کنند و بیش از این ابژه‌ی جنسی نباشند را فوراً در دستور کار خود قرار داد تا از نظر قانونی، شرعی و عرفی بدن زن تماماً تبدیل به یک آلت و ابژه‌ی جنسی شده؛ و موقعیت فرودست و حجاب اسلامی زن نماینده و پرچم سیاسی و خط‌تمایز ایدئولوژیک آن شود.

اما واقعیت عینی جامعه‌ی ایران نشان می‌دهد که تمام تدابیر همه‌جانبه‌ی سالیان جمهوری اسلامی نه تنها نتوانسته است، جلوی گسترش مقاومت روزانه و مبارزه‌ی فردی و جمعی زنان و طغیان‌شان علیه حجاب را بگیرد بلکه زنان به اعمال محدودیت‌ها و سرکوب‌ها وقعی نگذارده و همچنان در مقابل مرزها و محدوده‌ها و بایدها و نبایدها می‌شورند. همان‌طور که برای کنترل پتانسیل بس انفجاری این نیروی عظیم اجتماعی و برای به عقب راندن جامعه، تکتک سلول‌های نظام جمهوری اسلامی نقش و وظایفی تاریخی ایفا کرده‌اند؛ امروز هم متفق‌القول‌اند که این امر پاشنه آشیل کنترل قدرت اجتماعی نیمه‌ی از جامعه و متحدکننده‌ی نیمه‌ی دیگر با تفکرات پدر/مردسالارانه‌ی اسلامی آنان است. بیهوده نیست که باز برخلاف ادعای ظاهری دولت «تدبیر و امید» روحانی وضعیت زنان گام به گام به عقب برده می‌شود و سخت‌گیری‌ها افزوده می‌شود؛ تا «تدبیری» برای کشتن طوفان زده‌ی اسلامی بیابند و از طریق محکم کردن پیمان‌های بین‌المللی‌شان با کشورهای امپریالیستی و سرکوب هرچه بیشتر نارضایتی‌های داخلی «امیدی» برای عبور از وضعیت بحرانی خود و شرایط تلاطم منطقه و حفظ نظام جمهوری اسلامی بیابند.

بنابراین پاسخ به سوال «چرا من؟!» سخت نیست. چون زنان آن «مایی» هستند که امروزه جمهوری اسلامی کمر به کنترل قطعی آن به هر بها و شکلی بسته است. حالا یا با تبدیلیش به ماشین جوجه‌کشی و خانه‌نشینی‌اش و دور کردنش از محیط و فعالیت اجتماعی با انواع و اقسام طرح‌های رنگارنگ؛ از

«طرح افزایش نرخ باروری و پیشگیری از کاهش رشد جمعیت کشور» گرفته تا «طرح تکريم بانوان» با هدف جداسازی هرچه بیشتر جنسیتی؛ تصویب «طرح صیانت از حریم عفاف و حجاب» با هدف برخورد با کشف حجاب در وسایل نقلیه، پوشش نامناسب زنان در انتظار عمومی و ممنوعیت کار زنان از ساعت ۱۰ شب تا ۷ صبح و ... و یا با تاکید بر «طرح حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر» و ... همان طور که امروزه می بینیم. با این همه دلیل «چرایی» اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای سازمان‌یافته به زنان به قول آنان «بدحجاب»، از روز هم روشن‌تر است ولی بی‌هوده هر جناح از حاکمیت، از اصلاح‌طلب تا اصول‌گرا به نوعی فرافکنی می‌کنند. روحانی باز در یک ژست دوپهلوی با تاکید چندین باره بر وظیفه‌ی دینی «امر به معروف» زیرلی اشاره می‌کند که «تنها حجاب منکر نیست... و نباید تحت این شعار ناامنی ایجاد کرد... چون اساس معروف امنیت است و برای برادری و کرامت انسانی و احترام به یکدیگر است...». در نتیجه عجیب نیست که سهم زنان از این وظیفه‌ی دینی، ادای دین برادرانه‌ی مجذوبین به جمهوری اسلامی است. برخلاف ادعاهای رنگارنگ سران جمهوری اسلامی و امام جمعه‌های وقیح و فرماندهان نظامی و انتظامی و رسانه‌های تا دندان مسلح به ایدئولوژی ارتجاعی، این جنایت‌ها به هیچ عنوان کار یک بیمار روانی، یا توطئه‌ی صهیونیستی و خارجی، یا گروهی داعشی و یا نیروهای تعلیم دیده‌ی سازمان‌یافته‌ای که - تا اعتراض مردم بلند می‌شود- «خود سر» نامیده می‌شوند، نیست. این رقابت جمهوری اسلامی با داعش هم نیست این خود جمهوری کاملاً اسلامی است تا ثابت کند، داعش فرزند خلف اوست. این ادامه‌ی سیاست پررنگ تنگ‌تر کردن خط قرمزها برای زنان است تا هرچه بیشتر از آنان و کل جامعه نسق‌کشی کنند.

در راستای همین سیاست است که هم‌زمان و هم‌سو با مصوبات «قانونی» علیه زنان، نمایندگان ولی فقیه بر منابر جمعه و جماعت سعی در تئور و تهیج و تلقین افکار پایه‌های اسلامی خود دارند که باید امر به معروف را همچون دیگر فرایض دینی به جا آورد و در مقابل التزام به حجاب دیگر باید به «چوب‌تر» و «نیروی قهریه» توسل جست. حالا بعد از اعتراض آشکار مردم به جمهوری اسلامی و نقشه‌مند دانستن این اسیدپاشی‌ها، همه‌ی آمرین و عاملین به صرافت افتاده‌اند که ضمن رد ارتباط این جنایات با امر به معروف، از این فریضه دفاع نمایند؛ می‌بینیم که هم‌زمان با اعتراضات مردم مقابل مجلس، نمایندگان مشغول تصویب طرح حمایت از آمران به معروف هستند تا حتی اگر در پس این عمل ارتجاعی در جامعه یکی از این آمرین مجرم قلمداد شد راه قانونی برای دفاع از او وجود داشته باشد تا قانوناً هم جای مجرم و قربانی عوض شود. چون تا همین امروز هم پیش‌فرض رایج در جامعه در مورد زنان این است که آن‌ها مقصرند تا زمانی که عکس آن ثابت شود. بی‌هوده نیست که مناسفانه در مصاحبه و سخنان قربانیان اسیدپاشی اخیر و خانواده‌هایشان (خصوصاً شوهران و پدران‌شان) می‌شنویم که چگونه تاکید دارند که زن قربانی، «بدحجاب» نبوده است و یا آن‌ها خانواده‌ی «متدین» یا «آبرودار» یا «شرافتمند» و «خانواده‌دار» هستند و دختر یا همسر یا مادرشان «خلافی» مرتکب نشده است و ظاهری «متعارف» داشته است. این تفکر پدر/مردسالارانه‌ی رایج است که زنان قربانی و خانواده‌های‌شان را و می‌دارد تا حتی در این شرایط که وقوع جرم آشکار است، پیشاپیش از خودشان در مقابل جامعه و عرف، اعاده‌ی حیثیت نمایند. چرا؟ چون اگر ثابت شود دخترشان «بدحجاب» بوده بنابراین حق داشته‌اند به صورتش اسید بپاشند؟! اگر بیرون رفتنش با ماشین «موجه» و با اطلاع خانواده نبوده باشد خلافی مرتکب شده است که مستوجب اسیدپاشی است؟! اما چرا کسی نمی‌پرسد چرا هر فرد (خصوصاً هر مردی) «حق» دارد در مورد نوع پوشش زنان، اختیارشان بر بدن‌شان و ... نظر بدهد و برای آن شاخص و یا مجازاتی این چنین وحشیانه طلب کند؟! آیا این شکل عربان و شمایی کریمه از عملکرد جمهوری اسلامی و واحد اجرایی‌اش یعنی گشت‌های ارشاد نیست که روزانه پوشش زنان و هویت و اختیارشان را زیر سوال می‌کشند؟! این تنها سوالاتی نیست که در صفوف مردم طلب پاسخ می‌کنند. یکی از سوالات مهم این روزها این است که حال اگر قربانی در جای قربانی و مجرم در جای مجرم باشد، چه باید کرد؟ آیا با مجازات و یا به تعبیر اسلامی قصاص فردی مجرم، آن هم به استناد قانون ارتجاعی «چشم در مقابل چشم» می‌توان راه مناسبی برای پایان بخشیدن به این جنایت علیه زنان یافت؟ آیا می‌توان از قانون‌گذاران و مجریان سرکوب‌گر این قوانین ضدزن خواست تا «مجرم» را شناسایی و مجازات کنند؟ در جامعه‌ای که مردسالاری و تبعیض و نابرابری جنسیتی یکی از ارکان اساسی حاکمیت آن است مگر می‌توان با این احکام بدوی و وحشیانه‌ی قرون وسطایی آن هم بر اساس قوانین شرعی و ضدزن بر این جنایات فائق آمد؟! اگر راهکار، انتقام فرد از فرد نیست بنابراین چگونه می‌توان به این کشتار زنجیره‌ای و تدریجی زنان پایان داد؟ پاسخ درست افشای این جنایت بود که به‌درستی مردم در صفوف گسترده و خشمگین در تهران و اصفهان به میدان آمدند تا اعلام کنند می‌دانند که چه تفکر و چه نیرویی در پشت این جنایت نهفته است و اثر انگشت خونین جمهوری اسلامی را در جای جای این جنایت باز می‌شناسند. مردم به خوبی می‌دانند جمهوری اسلامی است که زنان را بمب‌های میکروبی می‌داند که اگر در پوشش محفوظ نمانند جامعه را آلوده می‌نمایند؛ و ترس و نفرت از زنان و بدن زن باعث شده تا با اسلحه‌ی اسیدی آن‌ها را از صحنه‌ی جامعه بزدايد و جنگ با زنان و بدن‌شان را در سنگری دیگر پیش بگیرد. اما افشاگری کافی نیست! به همین دلیل است که وقتی مردم فریاد می‌زنند «مرگ بر اسیدپاش!» راهکار را در حنجره‌ی خود دارند. اسیدپاش واقعی جمهوری اسلامی است و آن اسید سوزانی که بر سر زنان می‌پاشد، ترس و اطمینان از برآمد نیروی زنان است. جمهوری اسلامی باید تمام توان خود را به کار گیرد تا بتواند با ارباب و سرکوب زنان آنان را از پیش‌روی در جامعه باز دارد. خصوصاً که امروزه چهره‌ی پرصلابت زنان رزمنده‌ی کوبانی که اسلحه بر دوش گرفته، بر علیه تجاوز به خود و سرزمین‌شان می‌جنگند، کابوس تلخ و بی‌پایان سی و چند ساله‌ی جمهوری اسلامی را تعبیر می‌کند که هر جا ستم باشد مقاومت سر می‌زند.

بله! باید به این رژیم ارتجاعی گفت که مطمئناً زنان به عنوان تحت ستم‌ترین بخش جامعه در ایران به زودی به میدان خواهند آمد. زمانی که زنان سلاح «آگاهی» را برای مبارزه با هر چه گرد کهنه و ارتجاعی دارد، در دست بگیرند؛ خشمگین و پرتعداد به صحنه خواهند آمد و مقابل «قتل‌های زنجیره‌ای»، «قتل‌عام زنجیره‌ای» و «اسیدپاشی زنجیره‌ای» شما، مبارزات زنجیره‌ای خود را سازمان خواهند داد. تا در مقابل ارتجاع شما دنیایی نوین را خلق کنند که در آن نه چهره‌ای را اسید بسوزاند و نه خانه‌ای را بمب و نه کودکی را بخاری قراضه‌ی مدرسه دنیایی که در آن ستم و استثمار جایی ندارد و رهایی زنان یکی از ارکان آن است. تا به آن روز ما آگاهی‌مان را صیقل می‌زنیم، چشمان‌مان را به سهیلا، صورت‌مان را به مریم، دست‌هایمان را به ندا، و موهایمان را به سارا می‌دهیم تا رزم مشترکمان را از حنجره‌ی سوخته‌شان فریاد کنیم تا روزی که لبخند پیروزی بر چهره‌شان بنشیند؛ چون اولین گام رهایی زنان در ایران سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است.

آبان ۱۳۹۳ (اکتبر ۲۰۱۴)

سازمان زنان ۸ مارس (ایران- افغانستان)

www.8mars.com

zan\_dem\_iran@hotmail.com

https://facebook.com/8Mars.org

\* برگرفته از بخشی از شعر «زخم قلب آبابی» از «احمد شاملو»:

بین شما / - بگو بیاید! /- بین شما کدام / صیقل می‌دهید / سلاح آبابی را / برای / روز / انتقام؟